



نگرشی بر پارچوب نظریه‌های اقتصادی مالیات‌ها

دکتر جمشید پژویان

همه دولتها نیازمند به دست آوردن منابع یا درآمد هستند، ولی مشکل کسب درآمد در کشورهای در حال توسعه جدیدتر به نظر می‌رسد و اکثر کشورهای در حال توسعه از نظر بودجه تحت فشار جدی قرار دارند. تقاضا برای انجام هزینه‌های دولت پیوسته در حال افزایش است، در حالی که جمع‌آوری درآمد اضافی و ایجاد منابع جدید، بسادگی میسر نمی‌شود. نکته مهمتری که در این زمینه مطرح است

نداشتن کارایی است که با گردش دولت و اقدام به جمع‌آوری درآمدهای بیشتر رخ می‌دهد.

با پیشرفت چشمگیری که طی حدود ۲۵ سال گذشته در زمینه اقتصاد بخش عمومی چه از دیدگاه نظری، و چه تجربی صورت گرفته سهم تحول در میان کشورهای در حال توسعه بسیار کم بوده

است. در نتیجه مسئله سمت هزینه و درآمد بودجه در کشورهای فوق کمتر تجزیه و تحلیل شده است.

درآمد مالیاتی در کشورهای در حال توسعه به طور متوسط حدود ۱۸ درصد تولید ناخالص داخلی (GDP) است. هرچند که سهم درآمدهای مالیاتی کشورهای فوق

از تولید ناخالص داخلی در مقایسه با کشورهای توسعه یافته کمتر می باشد، ولی به هر صورت طی سالهای گذشته این سهم در کشورهای در حال توسعه نیز مشابه کشورهای توسعه یافته افزایش یافته است. تمرکز منابع در دست دولت و گسترش نقش دولت در اقتصاد مورد انتقاد قرار دارد. هرچند که انتقاد به افزایش در فعالیتهای اقتصادی دولت در دهه های ۵۰ و ۶۰ میلادی نیز مطرح بوده است، اما بویژه از دهه هشتاد میلادی به بعد انتقاد بر گسترش اندازه دولت وسیعتر و بیشتر شده است. در گذشته بحثهای اقتصادی بیشتر در اطراف تعیین بهترین بخش برای سرمایه گذاری دور می زد، تا از این راه بتوان موتور توسعه را روشن کرد، ولی از دهه هشتاد به بعد تاکید از یک سیستم برنامه ریزی به حرکت در جهت کارایی اقتصادی منتقل شده است.

هرچند لبه تیز انتقاد متوجه دخالتهای دولت در اقتصاد و گسترش دولت است، ولی این مطلب چنین معنی نمی دهد که امکان دارد دولت وجود نداشته باشد و یا حتی الزاما باید هزینه های دولت کاهش یابد.

در اقتصاد امروز سه گروه هدف برای دولت قابل می شوند که عبارت است از توزیع مناسب درآمد، تخصیص موثر منابع و حفظ ثبات اقتصادی. دو وظیفه نخست نکاتی هستند که در سالهای اخیر بیشترین توجه اقتصاددانان را به خود جلب نموده اند. بخصوص وظیفه توزیع مناسب درآمد الزاما منجر به جابه جایی منابع از بخش خصوصی به دولت نبوده است و دولت عمدتا واسطه ای برای انتقال درآمد درون جامعه می باشد. این بخش از وظیفه دولت امروزه بخش چشمگیری از بودجه دولتها را به خود اختصاص می دهد. عامل عمده برای افزایش سهم دولت از تولید ناخالص

داخلی در کشورهای توسعه یافته همین بخش از فعالیتهای دولت ها می باشد. به دیگر سخن اندازه بزرگ دولتها در کشورهای توسعه یافته به علت فعالیتهای اقتصادی یا رقابت آنها با بخش خصوصی نیست، بلکه هزینه های انتقالی و هزینه ارائه خدمات و کالاهای عمومی و اجتماعی است که سهم دولت را افزایش داده است.

باتوجه به اینکه پایه مالیات بر شرکتهای سود ناخالص است، می توان انتظار داشت که مالیات از طریق تغییر در بازده خالص سرمایه گذاری باعث تغییر در سطح تولید شود.

منبع عمده درآمد دولتها در بیشتر کشورها مالیات است. مالیات بهترین ابزار در جهت اجرای سیاستهای توزیع درآمد است و سرانجام مالیاتها در جابه جایی منابع و نهاده ها بسیار موثر هستند. به همین دلیل موضوع اصلی در نظریه مالیاتها، آثار توزیعی، تاثیر در کارایی و سرانجام درآمدی است که برای دولت فراهم می کند.

مالیاتها به وسیله پایه ها و نرخها مشخص می شوند. به طور عمده پایه مالیاتها می تواند بردرآمد، مصرف یا هزینه و ثروت قرار گیرد. از دیرزمان جدلی بین اقتصاددانان در زمینه طرفداری از پایه درآمد یا پایه مصرف برای مالیاتها وجود داشته است. به طور عمده کسانی که گرایش به پایه مالیات بر درآمد نشان داده اند مزیت این پایه مالیاتی را در بهبود توزیع درآمد مطرح می کنند. درحالی که طرفداران پایه مصرف یا هزینه برای مالیات مسئله پس انداز را عنوان می کنند. براساس این نظریه تاثیر مالیات بر مصرف در کاهش پس انداز کمتر

از مالیات بر درآمد است.

پایه های مالیات بر درآمد

در زیر در بین انواع مالیاتهای بردرآمد به چند مورد اشاره می شود که در عمده کشورهای جهان سهم بیشتری از درآمد مالیاتی را به خود اختصاص می دهند. در این بررسی بسیار گذرا به مسایل کارایی و توزیع درآمد توجه خواهد شد. انواع مالیاتهای مورد توجه در اینجا عبارتند از:

- o مالیات بر مجموع درآمد،
- o مالیات بر دستمزد و حقوق،
- o و مالیات بر شرکتهای.

مالیات بر مجموع درآمد

گسترده ترین پایه مالیاتی در هر سیستم مالیاتی متعلق به این نوع از پایه مالیاتی است. کلیه افراد جامعه که به هر صورتی درآمدی کسب می کنند، می توانند پایه مالیات بر مجموع درآمد را تشکیل دهند. تعریف دقیق پایه مالیاتی در هر جامعه معمولاً به وسیله قانونگذار صورت می گیرد.

مالیات بر مجموع درآمد اثر مستقیم خود را به مقدار مصرف و پس انداز جامعه می گذارد ولی از آنجا که کاهش در مصرف با یک نسبت در مورد مجموع کالاها و خدمات صورت می گیرد این نوع مالیات آثار مختل کننده در سیستم قیمتهای نسبی باقی نمی گذارد^۱. به همین دلیل گفته می شود که مالیات بر مجموع درآمد در تخصیص منابع ایجاد عدم کارایی نخواهد کرد.

آن بخش از اثر مالیات بر مجموع درآمد که بیشتر مورد توجه و تجزیه و تحلیل اقتصاددانان قرار می گیرد، تاثیر این نوع مالیات بر پس انداز جامعه است. از آنجا که مالیات بر مجموع درآمد در نسبت بازده

نرخهای بالای مالیات تصادی به طور عمده متوجه بنگاههای اقتصادی خواهد شد که به علت کارایی بالاتر قادر به کسب سود بیشتر هستند. در نتیجه این سیستم بنگاههای کارآمدتر را جریمه می نماید.

خالص نهاده‌ها تاثیر نمی‌گذارد در این مورد استفاده از سیستم نرخهای تصاعدی در جهت بهبود توزیع درآمد جامعه کاملاً توجیه پذیر است. به دیگر سخن در چارچوب نظری اگر نرخ مالیات را برای درآمدهای بالاتر افزایش دهیم تاثیر مستقیمی بر جابه‌جایی نهاده‌ها نخواهد گذاشت^۲، از همین روی است که تقریباً در بیشتر سیستمهای مالیاتی نرخهای تصاعدی برای این نوع پایه مالیاتی اجرا می‌شود.

مالیات بر نرخ تصاعدی بر مجموع درآمدهای بالاتر، با هدف کاهش نسبی بیشتر درآمد آنان نسبت به قشرهای کم درآمد برقرار می‌شود. نتیجه آن کاهش مصرف و پس‌انداز خانوارهای ثروتمندتر به نسبت بیشتری از خانوارهای فقیر خواهد بود. در صورتی که بویژه در جوامع در حال توسعه که هم درآمد متوسط سرانه پایین و هم توزیع درآمد نامناسبتر است، تقریباً کلیه پس‌انداز جامعه به وسیله همین خانوارهای پردرآمد صورت می‌گیرد. در نتیجه تاثیر بر کاهش پس‌انداز بسیار چشمگیر خواهد بود. برای روشن شدن مطلب به یک مثال بسیار ساده عددی اشاره می‌شود.

فرض شود که در یک جامعه ۵۰ درصد درآمد به ۲۰ درصد خانوارهای ثروتمند تعلق داشته باشد که تقریباً کلیه پس‌انداز

بخش خصوصی این جامعه نیز به وسیله همین گروه صورت گیرد. حال اگر دولت بخواهد مالیات بر درآمد در حدود ۲۰ درصد درآمد ملی را جمع‌آوری کند، در جهت اجرای برنامه توزیع بهتر درآمد، فعالیت‌های مالیاتی و اعمال نرخهای تصاعدی به صورتی رخ می‌دهد که تقریباً کلیه مالیات باید به وسیله این ۲۰ درصد ثروتمند پرداخت شود. بدیهی است که نرخ متوسط مالیات برای این گروه باید ۴۰ درصد باشد تا درآمد مالیاتی مورد نظر جمع‌آوری شود. در این صورت باید در انتظارکاهشی در حدود ۴۰ درصد در پس‌انداز از بخش خصوصی بود.

نکته‌ای که در مثال بالا مطرح شده است پایه استدلال کسانی است که با اجرای مالیات با نرخهای سریع و بالای تصاعدی بر درآمد خانوارها مخالفت می‌کنند. بدیهی است که تاثیر منفی مالیات بر مجموع درآمد بر پس‌انداز به طور کلی پذیرفتنی است، ولی مالیات تنها عامل موثر بر پس‌انداز نیست بلکه یکی از عوامل موثر بر پس‌انداز است. مثلاً نرخ پاداش برای مصرف نکردن و انجام پس‌انداز می‌تواند در تصمیمگیری برای پس‌انداز بسیار موثر باشد.

مالیات بر دستمزد و حقوق

از انواع دیگر پایه مالیاتی که بر درآمد تعلق می‌گیرد، مالیات بر درآمد ناشی از کار است. این مالیات از آنجا که بر نهاده کار تعلق می‌گیرد، بر عرضه کار موثر است. اگر کسانی تصور کنند که هر صورتی از مالیات بر درآمد آثار منفی بر تخصیص منابع ندارد، اشتباه کرده‌اند. یک مورد بارز آن مالیات بر دستمزد و حقوق است. مالیات بر دستمزد و حقوق می‌تواند سه تاثیر متفاوت بر عرضه کار، و از طریق عرضه کار بر تولید

ناخالص ملی داشته باشد.

معمولاً افراد در مقابل عرضه کار خود که چشمپوشی از اوقات فراغت است انتظار پاداش یا دریافت دستمزدی را دارند. عامل کار با توجه به تمایلات و سلیقه‌ای که دارد در مقابل مقادیر مختلف دستمزد ساعات متفاوتی از کار را عرضه می‌کند. حال اگر مالیاتی بر دستمزد یا حقوق او برقرار شود، می‌تواند در تصمیم او برای عرضه ساعات کار موثر باشد. به دیگر سخن ممکن است مالیات باعث شود که شخص ساعات کار خود را کاهش یا افزایش دهد و یا بدون تغییر رها کند.

در اینجا به دو نکته باید توجه کرد: نخست اینکه در بسیاری از موارد عامل کار آزادی لازم برای تغییر در ساعات کار خود را ندارد. در شرایطی که ساعات کار در قرارداد استخدامی ذکر شده باشد، معمولاً کاهش ساعات کار اختیاری نبوده و افزایش آن مشروط به امکان اضافه کاری است. حتی در چنین سیستمهایی از بازار کار وقتی انگیزه کاهش یا افزایش ساعات کار قوی باشد، عامل کار در متوسط و بلندمدت با تغییر نوع کار یا جابه‌جایی بین بازارهای مختلف سعی به حداکثر نمودن مطلوبیت خود دارد.

نکته دیگر اثر کاهش دستمزد اسمی یا دستمزد واقعی^۳ در شرایط حداقل معیشت برای فرد و خانواده او می‌باشد. به بیان دیگر افرادی که درآمدی نزدیک حداقل رفاه لازم برای خود و خانواده خود دارند، در مقابل تاثیر مالیات که دستمزد خالص^۴ آنها را کاهش می‌دهد برای حفظ رفاه مبادرت به افزایش ساعات کار خود می‌کنند. این عمل چه از طریق تقاضا برای کار بیشتر در شغل موجود و یا مبادرت به پذیرش کار دوم و سوم صورت می‌گیرد.

با توجه به نکات بالا در مجموع

پیشگویی در مورد تاثیر مالیات بر عرضه کار قبل از مطالعه کاربردی و تجربی عرضه کار ممکن نیست. اقتصاددانان نشان داده‌اند که واکنش عامل کار پس از برقراری مالیات در مورد کاهش یا افزایش عرضه کار به کشش مطلوبیت نهایی درآمد و سهم درآمد ناشی از کار نسبت به کل درآمد آنها بستگی دارد.⁵ برگردان عبارت بالا به زبان معمولی چنین است که هرچقدر افراد برای واحدهای درآمد ارزش کمتری قایل باشند، و سهم درآمد کاری از کل درآمد شخص کمتر باشد، بیشتر محتمل است که مالیات منتهی به کاهش عرضه کار شود.

به هر صورت در مجموع می‌توان انتظار داشت، برای افرادی که درآمد بالایی داشته و همچنین منبع درآمد دیگری غیر از عرضه کار خود را نیز دارند مالیات بر دستمزد بویژه با نرخهای بالا منتهی به کاهش عرضه کار آنها شود. در نتیجه برقراری مالیاتهای تصاعدی که با افزایش عرضه کار و افزایش درآمد نرخ مالیاتی افزایش یافته و منتهی به کاهش نزولی دستمزد خالص می‌شود، می‌تواند بخصوص برای عامل کار ماهر اثر منفی بر عرضه کار باقی گذارد.

از آنجا که در یک سیستم مالیات تصاعدی بر دستمزد و حقوق عمده‌تا نرخهای بالا متوجه کسانی است که به علت کارایی بیشتر و توانایی بالاتر امکان کسب دستمزد بالا را دارند، و با توجه به نکات بالا که احتمال بیشتر می‌رود که این گروه تصمیم به کاهش در عرضه کار بگیرند، باید در برقراری چنین نرخهای مالیاتی تامل کرد. معمولاً نرخ مالیات بر دستمزد و حقوق یا ثابت است و یا در حداقل تعداد نرخهای تصاعدی می‌باشد.

مالیات بر سود شرکتها

نوع دیگر مالیات بر درآمد مالیات

شرکتهاست. پایه این مالیات نیز به وسیله قانونگذار تعیین می‌شود. معمولاً درآمد شرکتها پس از اجازه کسر بعضی از اقلام هزینه، پایه چنین مالیاتی را تعیین می‌کند. در گذشته در ادبیات اقتصاد این بحث مطرح بود که مالیات بر سود شرکتها بدون تاثیر تخریبی در تولید و تخصیص منابع صرفاً به وسیله صاحبان شرکت (سهامداران) پرداخت می‌شود. چنین بحثی صرفاً در چارچوب یک مدل کلاسیکی و در صورت برقراری مالیات بر سود خالص می‌تواند موضوعیت داشته باشد.

مدل نظری بحث بالا به این صورت است که اگر مالیات بر سود خالص شرکتها برقرار شود، در وهله نخست باید شامل بنگاههایی باشد که سود می‌برند. از آنجا که چنین بنگاههایی برای کسب حداکثر سود درآمد نهایی و هزینه نهایی خود را برابر قرار می‌دهند و سپس سطح تولید را تضمین می‌کنند و چنین مالیاتی بر مقادیر نهایی تاثیر ندارد، بنابراین سطح تولید پس از مالیات تغییر نمی‌کند. در نتیجه نه در قیمت بازار اثر می‌گذارد و نه مالیات منتقل می‌شود.

زمانی می‌توان بر سود خالص یک فعالیت اقتصادی مالیات برقرار کرد که بتوان چنین سود خالصی را عملاً محاسبه کرد. اگر سود بنگاه را با π و درآمد و هزینه بنگاه را به ترتیب با R و C نشان دهیم داریم:

$$\pi = R - C$$

در نتیجه چون R قابل محاسبه است برای محاسبه سود خالص π باید C محاسبه شود. C شامل هزینه کلیه نهاده‌هایی است که در تولید دوره مورد نظر مثلاً یکسال شرکت داشته‌اند و یکی از نهاده‌های عمده سرمایه می‌باشد.

اصولاً مالیات برای یک دوره تولیدی که یکسال است برقرار می‌شود. (معمولاً

سرمایه در یکسال کاملاً مستهلک نمی‌شود. در نتیجه اجباراً برای دوره مورد نظر باید با یک نرخسی فقط بخشی از سرمایه را مستهلک نمود.)

پل سامولسن در مقاله‌ای توضیح داده است که در شرایطی استهلاک می‌تواند سود خالص را نشان دهد که برابر "استهلاک واقعی اقتصادی" باشد. محاسبه چنین نرخ استهلاکی نیز ممکن نیست. در نتیجه وقتی که ما در عمل براساس چند روش متداول اجازه کسر استهلاک را به بنگاه می‌دهیم به طور کلی سود به دست آمده سود خالص نخواهد بود و وقتی که مالیات بر سود ناخالص بنگاه برقرار می‌شود دیگر نتیجه‌گیری قبلی نمی‌تواند معتبر باشد.

باتوجه به اینکه پایه مالیات بر شرکتها سود ناخالص است، می‌توان انتظار داشت که مالیات از طریق تغییر در بازده خالص سرمایه‌گذاری باعث تغییر در سطح تولید شود. در اینجا نرخ استهلاک نقش بسیار حساسی را ایفا می‌کند، چون اگر نرخ استهلاک کمتر از نرخ استهلاک واقعی اقتصادی باشد اثر کاهش در سرمایه‌گذاری و تولید را خواهد داشت. در صورتی که اگر نرخ استهلاک بیشتر از نرخ استهلاک واقعی اقتصادی باشد، انگیزه برای سرمایه‌گذاری بیشتر می‌شود. بویژه در شرایط تورمی که ارزش جایگزینی سرمایه با ارزش تاریخی (دفتری) آن بشدت تفاوت می‌کند، محاسبه استهلاک با در نظر گرفتن تورم بسیار اهمیت خواهد داشت.

با در نظر گرفتن تاثیر مالیات بر شرکتها از طریق کاهش در بازده خالص سرمایه‌گذاری و در انگیزه سرمایه‌گذاری بنگاههای اقتصادی روشن است که نرخهای تصاعدی مالیات می‌توانند این اثر را بشدت افزایش دهند. استدلالی مشابه با آنچه در مورد مالیات بر دستمزد و حقوق مطرح

کردیم نیز در اینجا می‌تواند مطرح باشد. نرخهای بالای مالیات تصاعدی به طور عمده متوجه بنگاههای اقتصادی خواهد شد که به علت کارایی بالاتر قادر به کسب سود بیشتر هستند. در نتیجه این سیستم بنگاههای کارآمدتر را جریمه می‌نماید. از آنجا که با افزایش در سود نرخ مالیات افزایش می‌یابد، مشابه آن است که گفته شود هر واحد افزایش در سرمایه‌گذاری علاوه بر اینکه براساس نظریه‌های اقتصادی با بازده نزولی ناخالص روبه‌رو خواهد بود، بازده خالص آن نزولیتز نیز خواهد شد. به این ترتیب سرمایه‌گذاری بشدت محدود می‌شود.

یکی از عمده‌ترین تحولات یا فرمها در سیستم مالیاتی کشورهای مختلف کاهش نرخ مالیات بر سود شرکتها و حذف یا به حداقل رساندن تعداد نرخها است. مالیاتهای با نرخ تصاعدی که قاعدتا در جهت بهبود توزیع درآمد اعمال می‌شوند، فقط در مورد پایه مالیات بر مجموع درآمد توجیه پذیر هستند. بویژه در مورد مالیات بر شرکتها حداقل تعدد در نرخهای مالیاتی توصیه می‌شود.

مالیتهای غیرمستقیم یا مالیات بر مصرف و بازار

مالیتهای غیرمستقیم نیز با توجه به تعریف پایه آنها مشخص می‌شوند. پایه مالیات می‌تواند کل مصرف یا هزینه را در برگیرد، یا بر بعضی از کالاها یا بازارها برقرار شود. در نظریه‌های اقتصادی مالیات با یک نسبت به کل بازارها یا مصرف مشابه مالیات بر مجموع درآمد، از نظر تخصیص منابع غیرموثر تلقی می‌شود. چنانچه قبلا اشاره شد طرفداران مالیات بر مصرف نقطه قوت این مالیات را نسبت به مالیات بر درآمد، در تاثیر کمتر آن بر پس‌انداز می‌دانند.

هرچند مالیات بر کلیه بازارها با یک نسبت به علت غیر موثر بودن بر تخصیص منابع مناسب تشخیص داده می‌شود، ولی به علل مختلف مالیات بر بعضی از بازارها یا مالیات با نرخهای متفاوت نیز اعمال می‌شود. در مواردی به دلیل وجود بعضی از پیامدهای خارجی منفی در مصرف و تولید بعضی از کالاها، مالیات با نرخ متفاوت و معمولا بالا بر چنین بازارهایی برقرار می‌شود. مثال بسیار بارز در این مورد، مالیات بر مصرف سیگار، و نوشابه‌های الکلی است که تقریبا در کلیه سیستمهای مالیاتی مشاهده می‌شود. چنین مالیاتهای

پس از پذیرش مالیات بر ارزش افزوده به وسیله کشورهای اروپایی عضو بازار مشترک این نوع مالیات به صورت گسترده‌ای مورد پذیرش کشورهای توسعه یافته و در حال توسعه قرار گرفت.

انتخابی نه تنها آثار تخریبی در تخصیص منابع ندارد بلکه باعث افزایش کارایی نیز خواهد شد.

پس از پذیرش مالیات بر ارزش افزوده به وسیله کشورهای اروپایی عضو بازار مشترک این نوع مالیات به صورت گسترده‌ای مورد پذیرش کشورهای توسعه یافته و در حال توسعه قرار گرفت. این مالیات دارای مزیتهایی نسبت به مالیاتهای بر خرید و فروش است که یکی از مهمترین مزایای آن قابلیت اعمال آن بر فعالیتهای خدماتی است. در واقع این مزیت به معنی امکان گسترده‌تر بودن پایه مالیات در سیستم مالیات بر ارزش افزوده است. به

علت چنین خاصیتی که برای این نوع مالیات وجود دارد، امکان دارد که جایگزین کردن این مالیات به جای مالیات بر مصرف برای کسب درآمد مشابه نرخهای کمتری اعمال شود.

در بیشتر کشورهایی که مالیات بر ارزش افزوده در آن پذیرفته شده است این مالیات جانشین مالیات بر مصرف و بازار شده است. در نتیجه اجرای آن در کشورهایی که قبلا مالیاتهای بر مصرف در آن وجود نداشته، یا وجود داشته ولی قصد جانشین کردن این نوع مالیات به جای مالیات بر مصرف مطرح نیست، باید هوشیار آثار توری آن بود. از مزایای دیگری که برای مالیات بر ارزش افزوده می‌شمارند، تسهیلاتی است که این سیستم مالیاتی برای اجرای مالیات بر مجموع درآمد فراهم می‌کند. این تسهیلات از طریق ایجاد بانک اطلاعاتی از درآمد افراد صورت می‌گیرد. اجرای این مالیات نیاز به مقدمات و بررسی دارد که اگر با دقت ملاحظه نشود می‌تواند منجر به شکست آن شود.

تاثیر مالیاتهای بر بازار یا مصرف

مالیتهای بر مصرف یا بازار می‌توانند از دیدگاه مدل‌های تعادل عمومی یا مدل یک بازار بررسی شوند. به هر صورت، یکی از سوالهای عمده در مورد مالیات بر مصرف این است که چه کسی کل یا بخش عمده مالیات را می‌پردازد. پس از کار و مطالعه رمزی و تحقیقاتی که در پی آن صورت گرفته روشن شده است که عامل عمده در تعیین پرداخت‌کنندگان نهایی این مالیاتها کشش منحنیهای عرضه و تقاضاست.

در زمینه تاثیر مالیات در بازار یک باور عام می‌گوید که عرضه‌کنندگان، کلیه مالیات را به مصرف‌کنندگان منتقل می‌کنند. در واقع چون مالیات قیمت کالاها را در بازار افزایش

می‌دهد، چنین تصویری را ایجاد می‌کند. در واقعیت غیر از حالات خاص برای کشتش منحنی عرضه و یا تقاضا چنین باواری صحیح نیست. حتی در یک بازار انحصاری نیز انحصارگر توان انتقال مالیات را به مصرف‌کننده ندارد.

اگر منحنی عرضه کاملاً کشتش پذیر یا منحنی تقاضا کاملاً بدون کشتش باشند، مالیات کاملاً به متقاضی منتقل می‌شود. مورد اول زمانی رخ می‌دهد که عرضه‌کننده بتواند بدون تغییر در هزینه نهایی خود مقدار عرضه را کاهش و افزایش دهد. یکی از شرایطی که عملاً چنین وضعیتی را در بازار فراهم می‌کند، عرضه کالاهای وارداتی به وسیله یک کشور کوچک در مقیاس اقتصاد جهانی است. اگر کشوری واردکننده کالاهای مصرفی باشد و سهم او در بازار بقدری جزئی باشد که نتواند در قیمت بازار تاثیر بگذارد، عملاً منحنی عرضه هر عرضه‌کننده کاملاً کشتش پذیر خواهد بود و کلیه مالیات را به مصرف‌کننده منتقل می‌کند. البته اگر چنین عرضه‌کننده‌ای در بازار داخلی انحصارگر باشد بخشی از مالیات را خود باید متحمل شود.

حالت دوم که نیاز به منحنی تقاضای بدون کشتش دارد، در مورد کالاهای خیلی

کنترل قیمت محصولات کشاورزی در کشور ما یا کشورهای در حال توسعه دیگر مالیاتی را به کشاورزان اعمال می‌کند که درآمد و فایده آن متوجه دولت نمی‌شود، بلکه به صورت باز به مصرف‌کنندگان شهر نشین می‌رسد.

ضروری رخ می‌دهد. به هر صورت هر چقدر کالا ضروری باشد، در عمل منحنی تقاضا کاملاً بدون کشتش نخواهد بود. در موارد خیلی استثنایی این امکان وجود دارد که در یک بازار کلیه مالیات به عرضه‌کننده منتقل شود و این زمانی است که منحنی تقاضا کاملاً کشتش پذیر یا منحنی عرضه کاملاً بدون کشتش باشد. هرچقدر کالایی غیر ضروری‌تر باشد یا جانشین بیشتری برای آن کالا وجود داشته باشد کشتش منحنی تقاضا بیشتر است. منحنی عرضه نیز فقط در خیلی کوتاهمدت و آنهم در مورد کالاهایی که به کلی قابلیت انبار شدن ندارند کاملاً بدون کشتش خواهد بود. این موارد نیز در عمل بسیار کم رخ می‌دهند.

در مجموع هر چقدر کشتش منحنی تقاضا نسبت به عرضه کم کشتش باشد سهم مالیات مصرف‌کننده بیشتر است، و هر چقدر کشتش منحنی عرضه نسبت به تقاضا کمتر باشد عرضه‌کننده سهم بیشتری از مالیات را خواهد پرداخت.

نرخ بهینه مالیات بر مصرف و بازار
چنانچه در ابتدای این بحث مطرح شد، عمده تجزیه و تحلیل تاثیر مالیاتهای غیرمستقیم به یافته‌های رمزی متکی است. رمزی در تلاش برای یافتن نرخ بهینه مالیاتهای غیرمستقیم یا مالیات بر مصرف کالاها، به این نتیجه رسید که نرخ بهینه مالیات بر مصرف کالاها به کشتش منحنیهای عرضه و تقاضا بستگی دارد. در واقع در جهت تعیین مالیات بر اساس کارایی اقتصادی مطالعات خود را انجام داد، که در زیر به آن اشاره می‌شود.

مالیات در بازارها علاوه بر اثری که در توزیع درآمد بین مصرف‌کنندگان و عرضه‌کنندگان کالا در بازار دارد که این مهم با برقراری عدالت مالیاتی مشخص می‌شود،

بر جابه‌جایی منابع و کارایی نیز موثر است. به طور کلی غیر از مواردی که در بازار پیامد خارجی منفی یا غیر اقتصادی وجود دارد، مالیاتهایی که منجر به کاهش در تولید می‌شوند، تخصیص غیر موثر منابع یا کارانبودن را در پی دارند. به بیان دیگر مالیات باعث می‌شود که منابع از تولید که فایده بیشتری را ایجاد می‌کند به بخشهای دیگر اقتصادی منتقل شود که فایده نسبی کمتری را به همراه می‌آورد. این مفهوم را نظریه پردازان اقتصاد با اضافه بار مالیات نشان می‌دهند.

هر مالیاتی باعث درآمد برای دولت می‌شود. اما در مقابل مصرف‌کنندگان و یا عرضه‌کنندگان با پرداخت مالیات، کاهش رفاهی را تجربه می‌کنند. اگر کاهش در رفاه مصرف‌کنندگان و عرضه‌کنندگان و همچنین افزایش درآمد دولت و در نتیجه بقیه جامعه را یکسان ارزشیابی کنیم و اگر مجموع کاهش رفاه مصرف‌کنندگان و عرضه‌کنندگان بیش از افزایش رفاه بقیه جامعه باشد، اضافه بار مالیاتی رخ می‌دهد. اضافه بار مالیاتی ارتباط مستقیم با مقدار کاهش در تولید و مصرف کالا پس از مالیات دارد.

• رمزی، سعی کرده است که مالیات در بازارها را با توجه به حداقل چنین اضافه بار مالیاتی مطرح نماید. نتیجه تلاش او چنین بود که مالیاتها باید در بازارهایی برقرار شود که کشتش منحنی تقاضا یا عرضه در آن کمتر باشد. البته در مطالعه اولیه چون منحنی عرضه کاملاً کشتش‌پذیر فرض شده بود، صرفاً کشتش منحنی تقاضا مطرح می‌گردد. این یافته یک تضاد بین مسئله کارایی و توزیع درآمد در مالیاتهای غیرمستقیم را نشان می‌دهد. چون هر چقدر کشتش منحنی تقاضا کمتر باشد قاعدتاً کالا ضروری‌تر است، و سهم هزینه قشرهای فقیر از کل

مالیات بر مجموع درآمد اثر مستقیم خود را به مقدار مصرف و پس انداز جامعه می‌گذارد ولی از آنجا که کاهش در مصرف با یک نسبت در مورد مجموع کالاها و خدمات صورت می‌گیرد این نوع مالیات آثار مختل کننده در سیستم قیمتهای نسبی باقی نمی‌گذارد.

هزینه آنها در چنین بازارهایی بیشتر خواهد بود. در نتیجه فشار مالیات بر گروههای فقیر قرار می‌گیرد.

در مقابل بازار کالاهای غیر ضروری که محل خرید خانوارهای ثروتمند است، به علت کششپذیری تابع تقاضا، مقدار نداشتن کارایی بیشتر خواهد بود. چنین عدم کارایی بدون توجه به نوع بازار برای کالای غیر ضروری وجود خواهد داشت. یعنی بازار مورد نظر رقابتی باشد، یا انحصار در هر صورت با کاهش در سطح تولید عدم کارایی به وجود خواهد آمد. اما اگر کالای مورد نظر مربوط به صنعتی باشد که ایجاد پیامد خارجی منفی کند تصویر دیگری مطرح خواهد شد.

پیامدهای خارجی منفی عمدتاً به صنایعی مربوط می‌شوند که ایجاد آلودگی در محیط زیست می‌نمایند. از آنجا که ایجاد آلودگیهای زیستی یک نوع هزینه برای کل یا بخشی از جامعه تلقی می‌شوند، یک تجزیه و تحلیل نظری از مدل بازارهایی که در آنها پیامد خارجی منفی وجود دارد پیشنهاد می‌کند که باید سطح تولیدات کاهش یابد. در چنین شرایطی روشن است که مالیات در بازار کالاهای غیر ضروری که همراه پیامد

خارجی منفی هستند، علاوه بر بهبود توزیع درآمد حتی می‌تواند کارایی در تخصیص منابع را نیز افزایش دهد.

مالیات بر بخش کشاورزی

بحث در مورد گرفتن مالیات یا ننگرفتن مالیات در بخش کشاورزی سابقه طولانی دارد. یک مورد از بحثهایی که مطرح می‌شود به نتیجه‌گیری از نظریه رمزی مربوط می‌شود. در زمینه تعیین نرخ بهینه مالیات در بازار مطرح شد که این موضوع به کشش منحنیهای عرضه و تقاضا بستگی دارد. گفته می‌شود که در مجموع عرضه محصولات کشاورزی کم کشش است، در نتیجه مالیات در این بخش از نظر کارایی کمتر ایجاد اختلال می‌نماید. البته بخش چشمگیری از مالیات می‌تواند به کشاورزان منتقل شود.

در زمینه مالیات در بخش کشاورزی می‌توان به پایه‌های مختلف مالیاتی علاوه بر مالیات بر محصول فکر کرد، از جمله معروفترین پایه‌های مالیاتی در این زمینه مالیات بر زمین است. در بسیاری از جوامع در حال توسعه بخش کوچکی از کشاورزان قسمت عمده‌ای از زمین را در اختیار دارند. در اینجا مالیات بر اندازه زمین می‌تواند یکی از راههای اعمال مالیات در این بخش باشد. همچنین می‌توان مالیات را بر درآمد خالص کشاورزان نیز اعمال کرد. لازم به یادآوری است که در بحث حاضر با توجه به فرصت و فضای مقاله به آثار انواع مالیات در بخش کشاورزی نمی‌پردازیم، فقط به شرح موضوع توجه می‌کنیم.

در کشور ما نیز به دلیل حمایت از کشاورزان مشابه بعضی از کشورهای که عمدتاً در حال توسعه هستند ظاهراً بخش کشاورزی از پرداخت مالیات معاف است. در بعضی از جوامع در حالی که بخش

کشاورزی مالیات نمی‌پردازد ولی با کنترل بهای محصولات کشاورزی در سطح پایینتر از قیمت رقابتی، یا جهانی یک نوع مالیات را دولت اعمال می‌نماید. در مقابل با برقراری گمرک و سود بازرگانی از بخش غیر کشاورزی حمایت می‌کند. در صورتی که بسیاری از کشورهای صنعتی با تعیین حداقل قیمت که بالاتر از قیمت جهانی است به صورتی به کشاورزان پارانہ منتقل می‌کنند.

مجدداً یادآوری می‌کنیم که ما قصد تجزیه و تحلیل کامل از مالیات در بخش کشاورزی را نداریم، ولی کنترل قیمت محصولات کشاورزی در کشور ما یا کشورهای در حال توسعه دیگر مالیاتی را به کشاورزان اعمال می‌کند که درآمد و فایده آن متوجه دولت نمی‌شود، بلکه به صورت باز به مصرف کنندگان شهرنشین می‌رسد. درحالی که دولت می‌تواند با آزاد کردن قیمت محصولات و برقراری یکی از انواع مالیات (البته براساس مطالعه دقیق کاربردی) در جهت بهبود رفاه کشاورزان و دولت گام بردارد.

۱- جهت توضیح بیشتر به کتابهای اقتصادی در زمینه مالیات مراجعه شود. از جمله در این زمینه می‌توان به کتاب اقتصاد بخش عمومی (مالیاتها)، تالیف جمشید پژویان، صفحه ۱۷۶ رجوع کرد.

۲- اصولاً مالیاتها آثار غیر مستقیم گسترده‌ای دارند که در این زمینه نیز می‌توان به مدلهای تعادل عمومی و بحثهای مربوط در کتابهای اقتصادی مالیاتی رجوع کرد.

۳- دستمزد واقعی دستمزد اسمی است که با توجه به تورم تعدیل شده باشد.

۴- دستمزد خالص پس از کسر مالیات از دستمزد اسمی و یا واقعی به دست می‌آید که در این صورت به ترتیب دستمزد خالص اسمی و دستمزد خالص واقعی خوانده می‌شود.

۵- برای توضیح بیشتر به کتاب:

Lectures on Public Economic, Atkingoon,

Stiglitz مراجعه شود.